

درآمدی بر نظریه «اشراف» در علوم انسانی اسلامی

حامد پوررستمی

دانشیار دانشگاه تهران (پردیس فارابی)

purrostami@ut.ac.ir

چکیده

به باور پژوهشگران اسلامی، علوم انسانی موجود تحت تأثیر تکانه‌های وارداتی غرب قرار گرفته و از نظر مبنا و محتوا، خدشه‌ها و رعشه‌هایی بر پیکر آن پدیدار شده است. این مهم، ضرورت حرکت از سوی علوم انسانی موجود را به سوی علوم انسانی مطلوب می‌طلبد که تنها در سایه اجتهاد علمی و تولید نظریات نو دست‌یافتنی است. نظریه اشراف می‌تواند گامی مؤثر در این راستا قلمداد شود که از جمله کارکردهای آن ارتقای سلامت دینی علوم انسانی و تدوین علوم مُشرف پیوستی است. براساس ویژگی این نظریه منابع، مبانی و روش‌های آن با تکیه بر آموزه‌های وحیانی بنا نهاده شده است. چراکه در تدوین علوم مادر مطلوب (کلام، اخلاق و فقه مطلوب) بر بازپژوهی آموزه‌های قرآنی و روایی و نقش بنیادین عقل و کاربست بایسته از این منابع سترگ پای فشرده است. این نظریه که به زعامت و نظارت علوم مادر بینشی، ارزشی و حکمی بر گزاره‌های مبنايي و معرفتي علوم انسانی تعریف می‌شود، بر پایه روایت نبوی (العلم ثلاثة) بنیان شده است. البته شواهد و قراین میدانی و عقلی نیز این مضمون روایی را تأیید می‌کند. از حیث روشی نیز، سازوکارهای این نظریه یعنی (عرضه و تطبیق - استنتاج و تولید

اجتهادی) از آموزه‌های اهل بیت (علیهم السلام) الگوگیری شده است.
کلیدواژه‌ها: نظریه اشرف، علوم مادر، علوم مشرف، علوم انسانی، عرضه و
 تطبیق، استنتاج علمی، تولید اجتهادی.

مقدمه

یکی از گفتمان‌های رایج در عصر حاضر، علوم انسانی و ضرورت اهتمام بیش از پیش به این علوم و تبیین نقش آن در توسعه جوامع است. این مهم در ایران، با عنوان «علوم انسانی اسلامی» اهمیت و صبغه‌ای مضاعف به خود گرفته و اندیشمندان و مراکز علمی را به بررسی نقش دین در تولید علوم انسانی سوق داده است.

به باور پژوهشگران لازم است از دیدگاه اسلامی، تحلیل و نقد عمیقی از علوم جدید در پیوند با اسلام به عمل آید. این نقد و تحلیل باید کاملاً در مقابل واکنش فکری ضعیفی قرار گیرد که نخست نظریه‌ها، فرضیه‌ها و حتی پنداشت‌های علم غربی را به مثابه حقیقت مطلق می‌پذیرد و سپس سعی می‌کند آیه قرآن کریم یا یک حدیث خاص را برای اثبات سازگاری آن با گذرترین شکل شناخت تحریف کند؛ شناختی که اعتبار آن نه بر پایه توضیح ماهیت بلکه برخاسته از این واقعیت است که این شناخت به کسب ثروت و غلبه بر طبیعت می‌انجامد.

این سؤال همواره در ذهن دانشمندان اسلامی بوده است که اسلام چگونه می‌تواند شکلی از شناخت را بپذیرد که سرچشمه آن خداوند نیست و ضرورتاً به او نمی‌انجامد؟ و اسلام چگونه می‌تواند جهان را حتی بدون اشاره‌ای به علت متعالی تبیین کند؟ (نصر، ۱۳۷۷ش: ص ۵۰). بر پایه چنین دغدغه‌هایی بود که طی سالیان اخیر تلاش‌های خوبی در جهان اسلام به منظور اسلامی کردن علوم شکل گرفت. به عنوان مثال در سال ۱۹۸۱، انستیتوی بین‌المللی اندیشه اسلامی^۱ تأسیس شد که نام عربی آن «المعهد العالمی للفکر الاسلامی» است. کار اصلی این معهد، اسلامی کردن معرفت است (اسلمة المعرفة یا اسلامية المعرفة) که سمینار مهمی را در سال ۱۹۸۲ در پاکستان برگزار کردند. نکته مشترک اندیشمندان گردآمده در این همایش، ضرورت تدوین مفاهیم و مبانی برخاسته از آموزه‌های اسلامی بود؛ در واقع، اینکه علوم انسانی موجود، نمایانگر و عامل انتقال ارزش‌ها، مفاهیم، اعتقادات و اهداف غرب است، مورد تأکید پژوهشگران علوم انسانی در جهان اسلام است^۲ (المعهد العالمی الاسلامی، ۱۹۸۶: ص ۱۸).

1. Institute for Islamic Thought International.

۲. «إِنَّ هَذِهِ الْعُلُومَ أَمَّا تَعَكْسُ قِيمِ الْغَرْبِ وَ مَفَاهِيمِهِ وَ مُعْتَقَدَاتِهِ وَ غَايَاتِهِ وَ تَشْكَلُ بِالتَّالِي عَلَى تِلْكَ الْاِسْسِ وَ الْغَرْبِيَّةِ

تولید علوم انسانی اسلامی دارای وجوه و اضلاع گوناگونی است که کاربست جامع و ترکیب موزون این وجوه می‌تواند اهداف ترسیمی این تولید را تحقق بخشد؛ به‌عنوان مثال می‌توان از روش‌ها، منابع و مبانی به‌عنوان سه ضلع مهم در کشف و تولید علوم انسانی نام برد. حیث روشی در تولید علوم به عناصری همچون اجتهاد تجویزی و طمأنینه‌بخش، کیفیت علاج مدارک و روایات متعارض در جمع‌بندی نهایی، جامع‌نگری در فهم، سهم و اعتبار روش‌های کتابخانه‌ای یا میدانی می‌پردازد. حیث منبعی، منابع و مأخذ معتبر در تولید علوم انسانی را شناسایی و مورد ارزیابی قرار می‌دهد؛ به‌عنوان مثال این حیث، مأخذ داده‌ها یا قلمرو و اعتبار منابع نیمه‌تجربیدی یا تجربی را در تولید علوم انسانی مشخص می‌کند. حیث مبنایی نیز عهده‌دار ترسیم و مهندسی مبانی و پیش‌فرض‌های لازم در تولید علوم انسانی اسلامی است. بدین معنا که در فرایند تولید علوم انسانی به مبانی بینشی، روشی و ارزشی توجه می‌شود.

در هریک از وجوه یادشده باید گام‌هایی عملیاتی و اجرایی در قالب نظریه‌ها و طرح‌های مشخص ارائه شود تا مسیر تولید علوم انسانی مطلوب هموارتر شود.

در این میان نظریه «اشراف» ناظر به حیث مبنایی تولید علوم انسانی بوده و در دو سطح عام و خاص به ارائه مبانی، اجزا و مراحل خود می‌پردازد. مسئله اصلی این نوشتار «چیستی و شاخصه‌های نظریه اشراف» است.

البته این نظریه قادر است به سؤالاتی بنیادین در عرصه علوم انسانی پاسخ دهد، از جمله آنکه آیا در عرصه علوم انسانی، ماهیت، نقش و جایگاه علوم یکسان است و به سهم مساوی در یکدیگر تأثیر دارند؟ نوع رابطه علوم انسانی با یکدیگر به منظور تولید علم چگونه است؟ آیا از نوع رابطه عموم و خصوص من وجه است؟ همچنین، آیا برای تولید گزاره‌های علمی در علوم انسانی تنها به مقدمات و مبانی همان علم نیازمندیم یا آنکه مراجعه به علوم دیگر، نه تنها مطلوب، بلکه لازم است؟ در صورت نیاز به علوم دیگر، این علوم مادر و شاخصه‌های آن کدام‌اند؟ و در نهایت، سهم آموزه‌های وحیانی (قرآنی و بیانی) در پاسخ به این سؤالات و اثبات مفروضات به چه میزان است؟ از حیث پیشینه بحث، عنوان «نظریه اشراف» موضوعی نو قلمداد شده و حتی اثری که به صورت نظام‌مند به این موضوع پردازد، یافت نشده است. اگر چه می‌توان آثاری را یافت که از جهاتی با نظریه اشراف مشابهت‌هایی دارند، از جمله این آثار می‌توان به رابطه ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی با علوم انسانی از محمدتقی مصباح یزدی؛ مبانی علوم انسانی اسلامی از احمدحسین شریفی؛

هویت علم دینی: نگاهی معرفت‌شناختی به نسبت دین با علوم انسانی از خسرو باقری؛ نقش اجتهاد در تدوین علوم انسانی اسلامی از حسن معلمی؛ ارتباط دین با علوم انسانی از محمد عزیز بختیاری؛ از علم سکولار تا علم دینی از مهدی گلشنی؛ و میان‌رشتگی و چپستی آن از علی خورسندی طاسکوه اشاره کرد اما نظریه اشرف غیر از موارد یادشده است چراکه از سه حیث ۱. ساختار علمی، ۲. رویکرد محتوایی و ۳. نتیجه نهایی با آثار موجود متمایز و متفاوت است که در ادامه بیشتر خواهد آمد.

علوم انسانی

در اصطلاح «علوم انسانی» با تعریف واحد و منسجمی روبه‌رو نیستیم و از حیث‌های گوناگونی به تعریف و تبیین آن پرداخته شده است. حیث‌هایی مانند جنبه تعلقی، کنشی، غایتی و... در اینجا مراد از حیث همان «رویکرد و ثقل تعریف» است؛ به‌عنوان مثال برخی علوم انسانی را با حیث «تعلق» آن تعریف کرده و آن را علمی دانسته‌اند که با فکر و اندیشه انسان سروکار دارد؛ از این رو، متعلق علوم انسانی «اندیشه انسان» قلمداد می‌شود. یعنی همان‌طور که در حیوان‌شناسی، متعلق شناخت «حیوان» و در زمین‌شناسی «زمین» است، در علوم انسانی، این اندیشه انسان است که فصل تمایز این علوم با علوم دیگر است و تعریف آن نیز بر همین پایه شکل می‌گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹ش: ص ۲۱؛ ۱۳۷۸: ص ۷۷).

از این رو، علوم انسانی عبارت است از سلسله‌علمی که با اندیشه انسان سروکار دارد؛ به این معنی که متعلق علم، اندیشه است نه خود علم به معنای شناختن (جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۱ش: ص ۱۹۶).

در کنار حیث «تعلقی»، برخی نیز در ارائه تعریف خود، حیث «کنشی» را برجسته کرده و آورده‌اند: علوم انسانی «دانش توصیف، تبیین، تفسیر، پیش‌بینی و تقویت، اصلاح یا تغییر کنش‌های انسانی» است. بر این اساس، حیث کنشی در تعریف اعم از حیث تعلقی است، چراکه کنش انسانی اعم از اندیشه او است. منظور از «کنش» در این تعریف، اعم از اصطلاح رایج آن است. اصطلاح رایج کنش اولاً، ناظر به افعال بیرونی و ظاهری و محسوس انسان است و نه افعال باطنی و یا حالات درونی او؛ و ثانیاً، در مقابل «واکنش» است. اما در اصطلاح موردنظر ما، هم شامل حالات درونی و جوانحی، و هم شامل واکنش‌ها می‌شود (شریفی، ۱۳۹۳).

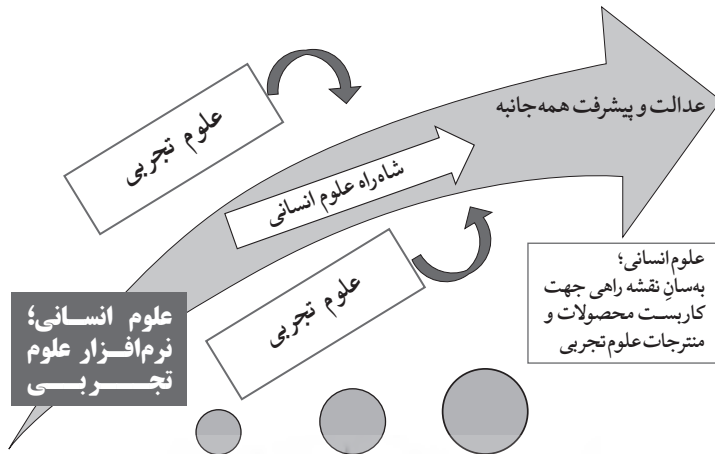
حیث دیگر در تعریف علوم انسانی حیث «غایتی و کارکردی» است. بدین معنا که علوم انسانی را علمی تعریف کرده‌اند که در ساختن انسان و تکامل معنوی و روحی او نقش داشته و از این

جهت، با هدف انبیا و تعالیم آنها ارتباط پیدا می‌کنند؛ چراکه هدف انبیا نیز ساختن انسان بوده است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۱ش: ص ۱۹۷). بر این اساس، علوم انسانی یعنی علوم انسان‌ساز که محور و ثقل آن تربیت و ساخت انسان است.

البته می‌توان علوم انسانی را «مجموعه آگاهی‌های مدون در گستره تعاملات و ارتباطات انسانی» نیز تعریف کرد. زیرا آنچه در علوم انسانی اهمیت دارد کشف، توصیف و تحلیل نوع تعامل و رابطه انسانی است که این علوم را از دیگر علوم متمایز می‌کند؛ در واقع، حیث تعریف در اینجا، حیث «تعامل و ارتباط انسانی» است؛ در حالی که در علوم دیگر، ثقل و تمرکز بر روی جماد، نبات، حیوان و موارد مشابه است نه نوع تعامل و رابطه انسانی. در تعریف اخیر، جنس علوم انسانی، «آگاهی‌های مدون» است که با فصل «تعاملات و ارتباطات انسانی» از علوم دیگر متمایز شده است. لفظ «مدون» نیز بدان سبب به «آگاهی‌ها» اضافه شده، که هر یک از شاخه‌های علمی در یک دسته و رده مشخصی تدوین و تنظیم یافته و در واقع، مجموعه‌ای از داده‌ها و آگاهی‌های منظم و تدوین یافته است. همچنین، دامنه عبارت «تعامل و ارتباط» در تعریف، ناظر به هر نوع تعامل و رابطه‌ای است که میان انسان با دیگران اعم از فرد، شیء یا پدیده‌ها وجود دارد. بر این اساس، علمی مانند روان‌شناسی، مدیریت، جامعه‌شناسی، مجموعه داده‌ها و آگاهی‌های مدون هستند که نقطه ثقل آنها توصیف و تحلیل نوع رابطه و تعامل انسانی با محیط پیرامونی است؛ به عنوان مثال آنچه در علم جامعه‌شناسی محور است، توصیف و تحلیل نوع رابطه انسانی با گروه‌ها، طبقه‌ها و اصناف اجتماعی است که به تبع خود رفتارها و پدیده‌های اجتماعی را رقم می‌زند. بر همین اساس است که در تعریف جامعه‌شناسی آورده‌اند: «جامعه‌شناسی مطالعه زندگی اجتماعی، گروه‌ها و جوامع انسانی است؛ مطالعه‌ای هیجان‌انگیز و مجذوب‌کننده که موضوع اصلی آن رفتار خود ما به عنوان موجودات اجتماعی است» (گیدنز، ۱۳۷۷: ص ۱۰).

به هر روی، محور کار در علوم انسانی، روح، روان و هویت آدمی است؛ به بیان دیگر، علوم انسانی، علوم نرم‌افزاری زندگی است که کاربست علوم سخت‌افزاری تجربی را تعیین و تبیین می‌کنند. در یک مثال ساده می‌توان علوم انسانی را به سان نقشه راهی دانست که محصولات و نتایج علوم تجربی باید براساس آن به کار گرفته شده، به مقصد برسند؛ در واقع، محصولات برخاسته از علوم تجربی؛ یعنی فناوری و پیشرفت‌های صنعتی به سان وسایلی هستند که نحوه به‌کارگیری آنها را باید علوم انسانی مشخص کند.

نقش راهبردی علوم انسانی نسبت به علوم تجربی



نمودار ۱. نقش راهبردی علوم انسانی نسبت به علوم تجربی

از این رو، علوم انسانی علمی هستند که جهت و غایت حرکت انسان و اجتماع را به سوی کمال و سعادت ترسیم می کنند. بر این اساس، علوم انسانی، فرهنگ یک کشور را هدف قرار می دهند و علوم تجربی، صنعت آن را؛ یعنی علوم انسانی رویکرد فرهنگ سازی دارند و علوم تجربی رویکرد صنعتی سازی.

علوم انسانی اسلامی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 با توجه به تبیین مفهوم «علوم انسانی»، می توان «علوم انسانی اسلامی» را «مجموعه آگاهی های بدون در گستره تعاملات و ارتباطات انسانی دانست که برخاسته از نظام و برنامه جامع سعادت انسان یعنی دین» است.

در این میان آنچه شایان ذکر است، معیار و قوام «اسلامی بودن» علوم انسانی است. در اینجا دو حیث برای پسوند اسلامی در علوم انسانی وجود دارد: ۱. حیث محتوایی، ۲. حیث روشی. مراد از حیث محتوایی آن است که معیار اسلامی بودن علوم انسانی موجود، موضوعات و مسئله های مطرح نیست، چراکه ممکن است مسئله ها و گزاره های فراوانی در روان شناسی یا جامعه شناسی مطرح شوند که با آموزه های دینی و اسلامی در تضاد کامل باشند، اما آنچه محتوا و روح علوم انسانی را اسلامی می کند، پاسخ ها و تبیین هایی است که برخاسته از منابع نظام

جامع سعادت، یعنی عقل و نقل باشد؛ از این رو، مقوم یک علم، «مسئله‌های» آن علم است اما مقوم اسلامی بودن آن، کیفیت «پاسخ‌های» ما به آن مسئله‌ها است؛ به بیان دیگر، با توجه به نوع مسئله‌هایی که مطرح می‌شود، علوم انسانی شکل می‌گیرد؛ حال چه الهی باشد و چه الحادی، اما این کیفیت پاسخ به مسئله‌ها است که معیار اسلامی و الهی بودن آن علم را مشخص می‌کند.

اما مراد از حیث روشی در اسلامی بودن علوم انسانی آن است که تولیدات علمی باید بر اساس و متد اجتهاد طمأنینه‌بخش باشد، بدین معنا که قطع و تنجیز شرعی در تمامی مراحل تولید علم وجود داشته باشد. توضیح مطلب آنکه با توجه به ارائه دو لایه از دین، علوم انسانی اسلامی نیز می‌تواند در دو لایه یا مرتبه قابل طرح باشد:

۱. علوم انسانی اسلامی «حق محور» که همان مرتبه «حق» یعنی اراده تشریحی خدا است (مَا أَرَادَ اللَّهُ) و از این جهت یافته‌های علوم انسانی اسلامی ممکن است تطابق با عالم حق و عین نباشند.

۲. علوم انسانی اسلامی «واقع محور» که ناظر به مرتبه «واقع» است یعنی واقعیت‌های موجود در اجتهاد و فهم روشمند در حوزه علوم انسانی اسلامی به‌کار گرفته شود. بدیهی است که میان دو مقوله «مَا أَرَادَ اللَّهُ» و «مَا وَقَعَ يَا مَا أَرَادَ الْبَشَر» در حوزه علوم انسانی اسلامی، ممکن است تطابق کامل وجود نداشته باشد (به‌ویژه در عصر غیبت امام معصوم)، اما معیار و مبنا در اینجا، فهم روشمند علوم انسانی بر اساس منابع و مبانی اسلامی و اصل تنجیز و تعذیر است که می‌تواند جواز انتساب عنوان «اسلامی» را برای «علوم انسانی» صادر کند.

به بیان دیگر، حیث روشی ناظر به آن است که آنچه درون هندسه معرفت دینی قرار می‌گیرد، یا باید معرفت قطعی و یقینی باشد یا علم اطمینان‌آور؛ بر این اساس، تصویری که علم موجود را یک‌سری فرضیات اثبات‌ناپذیر می‌انگارد و با تأکید بر نسبی‌گرایی، معرفت و علم مطلق و واقع‌نما را دور از دسترس بشر می‌داند، نمی‌تواند به‌طور کلی اسلامی و دینی بودن علوم انسانی را نفی کند (جوادی آملی، ۱۳۸۶ش: ص ۱۴۶).

طرح نظریه

نظریه به یک اندیشه نظام‌مند و هدفمند چند لایه اطلاق می‌شود که مرکب از مبادی، اجزا و احکام گوناگون است. به‌طور عمده نظریه‌ها برگرفته از مبانی پیشینی، ارزشی و روشی خاص در یک مدل فکری منسجم هستند؛ به‌عنوان مثال نظریه رشد که استاد مطهری در باب مدیریت ارائه می‌دهد و

یا نظریه ولایت فقیه امام خمینی در عرصه سیاسی-اجتماعی، مبتنی بر یک سلسله مبانی معرفتی، ارزشی و تفسیری خاص است که از یک مدل نظری جامع و چندجانبه بهره می‌برد.

نظریه اشراف نیز بر پایه یک سری پیش فرض‌ها، مبانی و احکام استوار بوده و سعی دارد نظامی معرفتی را در عرصه علوم انسانی ارائه دهد. در این نظریه نقش سه علم، پررنگ است به طوری که این علوم ازسویی نقش مبانی علوم انسانی را ایفا کرده و ازسوی دیگر، به عنوان سه علم مُشرف پیوستی، به سلامت و استحکام علوم انسانی مدد می‌رسانند. این علوم بنیادین یا مادر از سه حیث بینشی، منشی و روشی (در دو حوزه عام و خاص) بر علوم دیگر نوعی اشراف و زعامت دارند.

درواقع، هر مولودی برای رشد و شکوفایی خود نیازمند مراقبت و حضانت است. به عنوان مثال، کودک برای رشد و نمو و رسیدن به مقصد و مقصود نهایی خود، نیازمند مادر و مربی است تا تحت راهنمایی‌ها و راهبری‌های او رشد کند و از انحرافات و آسیب‌ها مصون بماند. مولودی چون علوم انسانی نیز جهت تولید، نیازمند اشراف و حضانت امور و علمی دیگر است تا از انحرافات و لغزش‌های بینشی و روشی مصون بماند.

شاید بتوان یکی از پیام‌های روایت «فَإِنَّ كُلَّ وُلْدٍ سَلْبَحٌ بِأُمِّهِ» (ابن ابی الحدید، بی تا: ص ۳۱۸) را همین نکته مهم دانست. بدین معنا که اگر قرار بر آن باشد که هر مولودی به مادر خویش بازگردد، این مهم را می‌توان به علوم انسانی نیز تعمیم داد. به طوری که علوم انسانی همانند فرزندی است که برای متولدشدن (تولید)، نیازمند حضانت و اشراف مادر خود است که از آن به «علوم اشرافی مادر» یا «ام‌العلوم علوم انسانی» تعبیر می‌کنیم؛ به بیان دیگر، علوم انسانی برای تولید بایسته نیاز دارند که به علوم مادرگون خود ملحق شوند تا تحت زعامت و سرپرستی آنها از انحراف و گزند آسیب‌ها مصون بمانند.

یکی از موضوعاتی که امروزه علوم انسانی را آسیب پذیر کرده است، عدم تولید علوم در دالان و منطق مبانی بینشی، ارزشی و حکمی صحیح است. این مهم حتی در علوم تجربی نیز مشهود است؛ در واقع، تاریخ علم حکایتگر این واقعیت مهم است که بعضی از اصول متافیزیکی نقش سرنوشت‌ساز در اعلان بعضی نظریه‌ها داشته‌اند؛ به عنوان مثال، در نظریه نسبیت عام که یک نظریه صرفاً فیزیکی به‌شمار می‌آید، انیشتین چنین اظهار می‌کند که وقتی معادلات نسبیت عام را یافت، به مدت دو سال از انتشار آنها خودداری کرد، زیرا آنها را با اصل علیت عمومی در تعارض می‌دید. تنها هنگامی که شبهه تعارض برای او برطرف شد، وی به نشر آنها اقدام کرد (گلشنی، ۱۳۷۷ش: صص ۱۸۵-۱۴۳). به این معنا که اگر این شبهه برای او رفع نمی‌شد، وی به انتشار نظریه نسبیت عام دست نمی‌زد و سرگذشت فیزیک به نحو دیگری رقم می‌خورد؛ در واقع، در اینجا نظریه نسبیت

عام، در سایه نظارت و زعامت اصل مادری چون اصل علیت عمومی اظهار و انتشار می‌یابد. در اینکه در اسلام بر فراگیری علم و اهتمام به آن تأکید ویژه‌ای شده است، تردیدی نیست. ابواب روایی گوناگون و حجم انبوهی از روایات دال بر این مدعا است. اساساً طلب علم، فریضه و واجب قلمداد شده است. در این میان بعضی از علوم واجب عینی و برخی نیز واجب کفایی است. در حدیث معروف: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» (کلینی، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ص ۳۰)، با اینکه مبتدا مذکر است، اما خبر، «تای» مبالغه دارد. این «تای» در «فریضه»، «تای» تأنیث نیست؛ همان‌طور که در واژگانی مانند علامه یا عقیده چنین است. یعنی حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) عقیده بنی‌هاشم است، به همان معنا که حسین بن علی عقیده بنی‌هاشم است و این تای به جنس تأنیث ربطی ندارد؛ از این رو، روایت «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» دلالت بر وجوب تأکیدی موضوع طلب علم دارد.^۱ اما به نظر می‌رسد در میان علوم، وجوب و اهمیت برخی از علوم، به‌طور ویژه متمایز و برجسته شده است.

به‌عنوان مثل روایت «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ» در همین راستا ارزیابی می‌شود؛ که در آن به سه علم «آيَةُ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ» اشاره شده است (کلینی، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ص ۳۲). بدون تردید وجود این تمایز و تأکید در روایت نبوی بر این سه علم بی‌جهت و بی‌دلیل نیست، اگر پیامبر به‌طور ویژه و با تأکید «إِنَّمَا» از این سه علم نام می‌برد، باید به دنبال وجوه نقش‌آفرینی و کارکردهایی بود که در این سه علم بنیادین وجود دارد.

به نظر می‌رسد یکی از وجوه اهمیت و کارکردهای این روایت را می‌توان در قالب نظریه اشراف دنبال و مطرح کرد. با این توضیح که این سه علم مادر قادرند وظیفه حفاظت، زعامت و حضانت علوم انسانی دیگر را عهده‌دار شده تا سلامت و صواب علوم انسانی در دالان و بستر این علوم مادر رقم خورد؛ در واقع، یکی از رسالت‌های علوم سه‌گانه را می‌توان مصون‌بخشی علوم انسانی دیگر از آسیب‌ها و انحرافات ارزیابی کرد تا در ورطه گرداب مبانی و محتوای علوم انسانی سکولار و غیرتوحیدی غرق نشوند.

به‌عبارت دیگر، در علوم انسانی یک محور موضوعی مشترک وجود دارد که دیگر مباحث و مسائل حول آن قرار دارند؛ به‌عنوان مثال اگر موضوع محوری در علم اقتصاد، تولید ثروت و گردش پول و سرمایه؛ در جامعه‌شناسی، جوامع، پدیده‌ها و رفتار انسان‌ها به‌عنوان موجودات اجتماعی و در روان‌شناسی، روان انسان و رفتارهای ذهنی قلمداد می‌شود، لازم است در هر یک از موضوعات

محوری یادشده جهان‌بینی مختص (منظومهٔ بینشی)، اخلاقیات مختص (منظومهٔ ارزشی) و احکام و قواعد مختص (منظومهٔ حکمی و روشی) تعریف شود. مثلاً موضوع تولید ثروت و گردش پول و سرمایه در اقتصاد، به یک منظومهٔ بینشی، ارزشی و روشی صحیح نیاز دارد تا در ورطهٔ منظومه‌های معرفتی انحرافی نیفتند. این منظومه‌ها و نظام‌های مختص، که می‌توان از آنها به‌عنوان «علوم مُشرفِ مختص» نام برد عبارت‌اند از: «کلام اقتصادی مطلوب»، «اخلاق اقتصادی مطلوب» و «فقه اقتصادی مطلوب» که مهم‌ترین رسالت آنها راهنمایی و راهبری علم و رشتهٔ اقتصاد و موضوعات محوری آن در دالان و مسیر دینی و منطقی است.

تعریف نظریه و گسترهٔ آن

بر این پایه، نظریهٔ اشراف چنین تعریف می‌شود: «فرایند نظارت و زعامت علوم مادر بینشی (کلام مطلوب)، روشی (فقه مطلوب) و منشی (اخلاق مطلوب) بر علوم انسانی که به منظور تولید علوم انسانی اسلامی و علوم مشرف پیوستی صورت می‌گیرد». در این تعریف، علوم انسانی به‌سان کودکی قلمداد شده که برای رشد و بالندگی خود نیاز به مادر و سرپرستی مطمئن دارد.

آینده اشراف؛ سازوکاری برای تولید علوم انسانی اسلامی

تعریف:

فرایند نظارت و زعامت علوم مادر بینشی (کلام مطلوب)، روشی (فقه مطلوب) و منشی (اخلاق مطلوب) بر علوم انسانی

مؤید:

«دخل رسول الله ص المسجد... قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ»

معنا:

۱. آیهٔ محکمه؛ نشانهٔ استوار ۲. فريضة عادله؛ واجب عدل مدار
۳. سنه قائمه؛ سنت پابرجا

نمودار ۲: آینده اشراف؛ سازوکاری برای تولید علوم انسانی اسلامی

بر این اساس، موضوع اشراف و زعامت علمی بر علم دیگر مطرح می‌شود؛ به طوری که اگر علوم انسانی بخواهد به سر منزل مقصود و کارکرد مطلوب خود دست یازد، نیاز به حضانت علوم اشرافی و مادر خود دارد تا از مسیر و اهداف ترسیمی منحرف نشود. علوم مشرف و مادر در این نظریه عبارت‌اند از: عقاید (به‌عنوان ام‌العلوم علوم نظری و بینشی)، فقه (به‌عنوان ام‌العلوم علوم رفتاری و اجرایی) و اخلاق (به‌عنوان ام‌العلوم علوم ارزشی و منشی) که به نظر می‌رسد یکی از وجوه معنایی و کارکردی روایت کتاب شریف کافی مبنی بر «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ» (کلینی، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ص ۳۲) ناظر به این حقیقت باشد.



نمودار ۳. دامنه علوم بنیادین مشرف

از مفاد این روایت شریف و راهبردی، می‌توان این تحلیل را ارائه کرد که از منظر اسلام، علوم مادر و حقیقی سه علم هستند که نقش اشرافی و راهبردی در تولید علوم دیگر دارند و علوم دیگر، یا اساساً علم نیستند (بلکه دانستن آنها فضل است) و یا اینکه تحت زعامت و نظارت علوم مادر به علوم «مطلوب» و «نافع» تبدیل خواهند شد.

دانشمندان اسلامی این علوم سه‌گانه را به ترتیب ۱. علوم عقلیه و عقاید حقه، ۲. علم اخلاق و تصفیة قلوب و ۳. علم ظاهر و علوم آداب قالبیه دانسته و سپس به علت نام‌گذاری این عناوین پرداخته‌اند.

به‌عنوان مثال امام خمینی ضمن ذکر تقسیم‌بندی یادشده، موضوع ارتباط میان علوم مادر سه‌گانه را با عوالم سه‌گانه مطرح کرده و چنین می‌نویسد که انسان به‌طور اجمال و کلی، دارای سه نشئه و صاحب سه مقام و عالم است: اول، نشئه آخرت و عالم غیب و مقام روحانیت و عقل؛ دوم، نشئه برزخ و عالم متوسط بین العالمین و مقام خیال؛ و سوم، نشئه دنیا و مقام ملک و عالم شهادت. ایشان برای هر یک از این عوالم، کمال خاص و تربیت مخصوصی می‌داند که انبیای الهی متکفل آن هستند. بر این اساس، کلیه علوم نافع را ناظر به این سه علم می‌داند: ۱. کمالات عقلیه و وظایف روحیه (عقاید)، ۲. اعمال قلبیه و وظایف آن (اخلاق)، ۳. اعمال قلبیه و وظایف نشئه ظاهره نفس (احکام) (خمینی، ۱۳۸۷ش: ص ۳۸۶).

بر پایه این سخن می‌توان چنین استنباط کرد که در پرتو علوم مادر و بنیادین، تمامی علوم و رشته‌های علوم انسانی این ظرفیت و قابلیت را دارند که عوالم سه‌گانه انسانی را تکامل بخشند، به شرط آنکه از ظرفیت علوم اشرافی به‌طور مناسب بهره‌گیرند؛ به بیان دیگر، همان‌طور که در عرصه امور و برنامه‌های اجرایی لازم است پیوست فرهنگی تدوین شود، در عرصه تولید علوم انسانی و رشته‌های مربوط نیز ضرورت پیوست علوم مادر و اشرافی اجتناب‌ناپذیر است. این مهم از آن‌رو است تا تولیدات بیش از پیش به سمت و سوی علم مفید و نافع روند و درنهایت، به ارتقای علوم انسانی مدد رسانند.

اما این علوم بنیادین باید از مرحله «موجود» به سطح «مطلوب» برسند. مطلوبیت این علوم مادر در گرو دو کار مهم است:

الف- بازخوانی و بازپژوهشی کلام و اخلاق و فقه موجود براساس مبانی و معارف قرآن و حدیث: در واقع، نیاز است علوم مادر موجود براساس قرآن و حدیث بنیان شده و آن دسته از مطالبی که موافق با آموزه‌های وحیانی نیستند، کنار گذاشته شوند؛ به‌عنوان مثال در حوزه ام‌العلوم علوم منشی یعنی اخلاق لازم است مبانی و چهارچوب‌های نظری دانش اخلاق اسلامی جهت توانمندسازی و توسعه آن به عرصه‌های گوناگون فردی و اجتماعی، پالایش و تبیین شوند، مثلاً برخی مبانی غیراسلامی در علم اخلاق موجود اصلاح شود. همچنین، الگوهای نوآمد اخلاقی در راستای پاسخ‌گویی به نیازهای انسان و جامعه معاصر ارائه شود.

ب- همگام‌سازی علوم مادر با اقتضائات و نیازهای زمانه: بدون تردید گذر زمان و طرح مسائل و موضوعات جدید، ضرورت ایجاد ابعاد و ابواب جدیدی را در علوم مادر طلب می‌کند؛ از این‌رو، ضرورت مطلوب‌سازی علوم مادر موجود از آن جهت اهمیت دارد که دامنه و ابواب این علوم اشرافی گسترده شده و قادر باشند تمامی جنبه‌های بینشی، منشی و روشی رشته‌ها و علوم انسانی را

جهت پاسخ‌گویی پوشش دهند؛ در واقع، گرچه ممکن است علوم اشرافی «موجود» عضو نظارتی و اشرافی مناسبی برای علوم و رشته‌های انسانی نباشد، این ظرفیت در علوم اشرافی «مطلوب» وجود دارد. یعنی کلام، اخلاق و فقه «مطلوب» قابلیت و ظرفیت نظارت و پوشش همه ابعاد بینشی، منشی و روشی-حکمی علوم انسانی را خواهند داشت.

به منظور تبیین بیشتر مطلب و به‌عنوان نمونه، درباره‌ی حیث اشرافی «فقه مطلوب» توضیحاتی ارائه می‌شود:

محصول بازخوانی و بازپژوهشی فقه موجود براساس مبانی و معارف قرآن و حدیث و همگام‌سازی آن با اقتضانات و نیازهای زمانه، فقه «مطلوب» خواهد بود. فقهی که یکی از ارکان نظریه اشراف است. بدین معنا که بخش احکام و روش‌ها در علوم انسانی در سایه زعامت و حیث اشرافی فقه مطلوب حرکت کرده و بالنده می‌شوند. این مهم در عرصه‌های میدانی و تجربی نیز خود را نشان داده است، به طوری که امروزه در مراکز علمی، بررسی علوم انسانی از درگاه سنه قائمه (فقه مطلوب) یک ضرورت قلمداد شده و رشد روزافزونی به خود گرفته است. حرکت به سوی رشته‌هایی با عنوان فقه سیاسی، فقه تربیتی، فقه جامعه‌شناسی و فقه مدیریت (فقه الاداره) نیز در همین راستا ارزیابی می‌شود. علمی که به‌عنوان علوم مشرف پیوستی برای علوم انسانی از حیث روشی-حکمی قلمداد شده و یکی از محصولات نظریه اشراف هستند. گام نخست در این مسیر، حرکت از فقه موجود به سوی فقه مطلوب است؛ چراکه قلمرو موضوعی و قلمرو حکمی «فقه مطلوب» (نسبت به فقه موجود)، بهتر خواهد توانست حیث روشی و حکمی رشته‌های علوم انسانی را پوشش دهد. از این رو، قلمرو موضوعی فقه مطلوب چنین تعریف می‌شود: هر عنوان و پدیده‌ای که به حکم شرعی نوع تعامل و مواجهه با آن بپردازد. بدین معنا که اگر در تعامل و برخورد با هر عنوان و پدیده نیازمند حکم شرعی باشیم، آن عنوان و پدیده در قلمرو موضوعی فقه قرار می‌گیرد. به‌عنوان مثال خود پدیده ترافیک یا آلودگی هوا موضوع فقه نیست اما اگر حکم شرعی در نوع تعامل و برخورد با آن مدنظر باشد، در قلمرو فقه قرار می‌گیرد. بر این اساس، قلمرو فقه مطلوب، مجموعه عناوین و پدیده‌هایی است که در تعامل و مواجهه با خدا (مانند عبادات)، خود (مانند حرمت اضرار به نفس و حرمت خودکشی)، دیگران (اعم از شخصیت‌های حقیقی و حقوقی مثل کشورها و نهادها و سازمان‌ها...) و محیط و طبیعت (مانند صید و ذبح‌احه) مطرح می‌شود و در همه آنها هدف اصلی کشف و استخراج حکم مواجهه و کیفیت آن است؛ به بیان دیگر، فقه مطلوب این ظرفیت را دارد که وضعیت حکمی و تکلیفی هر عنوان و پدیده‌ای را روشن کند. این عناوین ناظر به تمامی روابط حاکم بر تعاملات فردی و اجتماعی است؛ چه آنکه مکلف یک فرد حقیقی باشد یا حقوقی (نظام و سازمان و مؤسسه).

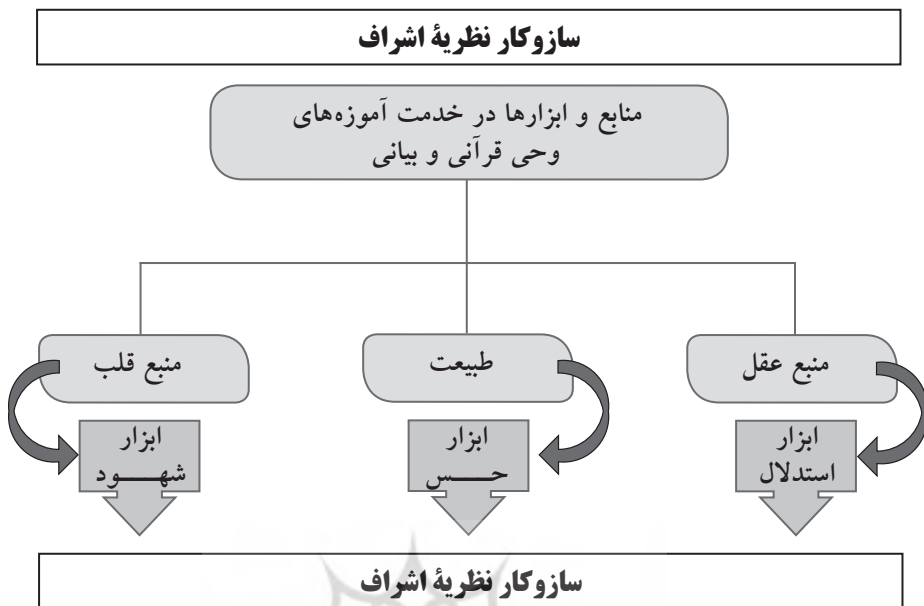
در باره قلمرو حکمی فقه مطلوب نیز می‌توان گفت هر آنچه «موضوع فقه مطلوب» قرار گیرد، لاجرم واجد حکم است مگر آنکه اساساً موضوع فقه قرار نگیرد. چراکه مکانیسم اجتهاد و به‌ویژه ملاحظه ساز و کار حکم اباحه و منطقه الفراغ، ایجاب می‌کند که موضوعات داخل در قلمرو فقه، متعلق حکمی از احکام فقهی باشند؛ به عبارت دیگر، معیار تعلق حکم به عنوان، دخول عنوان در قلمرو موضوعی فقه مطلوب است؛ در غیر این صورت وجهی برای صدور حکم برای عناوین و پدیده‌های پیرامونی وجود ندارد.

یکی از دلایل وجود قلمرو وسیع حکمی فقه مطلوب، وجود ساز و کارهای پویا و بهره‌گیری از ظرفیت عقل و اصول و مبانی برخاسته از منابع متقن است. به عنوان مثال اصل روایی «عَلَيْنَا إِلقاءُ الْأُصُولِ إِلَيْكُمْ وَعَلَيْكُمْ التَّفَرُّعُ: بر ما است که اصول کلی را به شما القا کنیم و استنباط فروع بر عهده شما است» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ص ۲۴۵) بیانگر ظرفیت فقه مطلوب برای توسعه و تعمیق در عرصه قلمرو موضوعی و حکمی است. باید در نظر داشت که این اصل روایی دو قسمت دارد: قسمت اول که ناظر بر ارائه اصول و مبانی استنباطی احکام بوده که نقل به عهده گرفته است؛ و قسمت دوم که ناظر بر فرایند اجتهاد و استنباط روشمند است که توسط فقیه صورت می‌گیرد و سیره ائمه اطهار (علیهم السلام) هم چنین بوده است و به شاگردانی که برای فهم قرآن و احکام شرعی تربیت کرده، اجازه اجتهاد و استنباط از آیات و روایات می‌داده‌اند. مانند آنکه امام رضا (علیه السلام) به احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی نیز همین حدیث را فرمود (حر عاملی، ۱۴۱۲ق: ج ۱۸، صص ۴۱-۴۰).

نکته قابل توجه دیگر آنکه این سه علم در عین اینکه سه علم مستقل و بنیادین هستند، عناصر مبنایی علوم انسانی دیگر را نیز تشکیل می‌دهند؛ از این رو «آیه محکمه» (علم اندیشه‌های بنیادین)، «سنت قائمه» (علم روش‌ها و قوانین بنیادین) و «فریضه عادلانه» (علم منش‌های بنیادین و اصول هنجاری و رفتاری) دو حیث دارند:

۱. حیث علوم مادر و مُشرفِ مستقل؛
 ۲. حیث علوم مشرف پیوستی در علوم انسانی (پیوست علمی در علوم انسانی).
- درواقع، علوم مشرف پیوستی، یکی از محصولات روند اشرف و نظارت علوم مادر بر علوم انسانی است.

از این رو، منافاتی ندارد که علم کلام و عقاید به عنوان ام‌العلوم علوم نظری و بینشی، علم اخلاق به عنوان ام‌العلوم علوم نفسانی و منشی و علم فقه و احکام به عنوان ام‌العلوم علوم عملی و اجرایی قلمداد شوند اما در عین حال، همین علوم پس از فرایند اشرف و زعامت بر علوم انسانی، گرایش و صبغه‌ای خاص پیدا کنند و یکی از عناصر تشکیل دهنده علوم انسانی شوند.



نمودار ۴. سازوکار نظریه اشرف



نمودار ۵. علوم اشرافی و مادر سه‌گانه

درواقع، یکی از ابعاد اشرافیت و نظارت این علوم سه‌گانه مادر بر علوم انسانی، تولید علوم مشرف پیوستی است. بر این اساس، با این فرض که مراد از سه علم در روایت «العلم ثلاثة»، کلام، اخلاق و فقه باشد (البته از نوع مطلوب آنها نه کلام، فقه و اخلاق موجود)، می‌توان برای کلیه رشته‌های علوم انسانی، پیشنهادهای سه‌گانه و مشرف پیوستی را تولید کرد.

به بیان دیگر، با توجه به اینکه در نظریه اشراف، علوم مادر سه‌گانه، به‌عنوان عضولاینفک، مشرف و ناظر در علوم انسانی قلمداد می‌شوند؛ از این‌رو، در تمامی علوم انسانی «حداقل» سه بخش یا سه حیث اصلی داریم.

این سه حیث اصلی با پیشرانی و پیشوندی علوم مشرف استوار است و می‌توان آنها را «سه حیث اشرافی» در علوم انسانی نامید. به‌عنوان مثال «سه حیث اشرافی» در علم مدیریت عبارت‌اند از: کلام مدیریت، اخلاق مدیریت و فقه مدیریت که به‌ترتیب ناظر به رویکردهای بینشی، ارزشی و روشی علم مدیریت هستند؛ در واقع، پیوست علمی علم مدیریت برای رشد و تعالی، سه پیوست اشرافی مذکور هستند و یا اینکه در رشته جامعه‌شناسی این سه حیث چنین است: کلام جامعه‌شناسی، اخلاق جامعه‌شناسی و فقه جامعه‌شناسی و در رشته علوم سیاسی: کلام سیاسی، اخلاق سیاسی و فقه سیاسی. البته ممکن است از دل این سه حیث، گرایش‌های فرعی علمی دیگر نیز بیرون آید که محل بحث نیست.

نکته مهم آنکه اگر در علوم فوق یعنی علم مدیریت یا جامعه‌شناسی و یا علوم سیاسی، سه حیث اشرافی لحاظ شد، یعنی: ۱. جنبه‌های بینشی و عقلی و عقیدتی (آیه محکمة)؛ ۲. جنبه‌های اخلاقی، منشی و ارزشی (فریضة عدلۃ)؛ ۳. جنبه‌های فقهی، ظاهری و حکمی (سنة قائمة) مورد توجه قرار گرفت، این علوم انسانی خواهند توانست راهنما و راهبر بشریت باشند و در تمدن‌سازی اسلامی نقش مؤثر ایفا کنند.

به نظر می‌رسد در حال حاضر، یکی از کارهای لازم برای تولید و تحول در علوم انسانی، تهیه و تدوین کلیه رشته‌های علوم انسانی براساس این سه حیث اشرافی است که می‌تواند گامی بلند در تنظیم بایسته سرفصل‌های علوم انسانی موجود و بازنگری و پالایش آنها باشد. البته این مهم، نیاز به پیش‌نیازهایی دارد که از جمله آنها تولید علوم مادر و مستقل سه‌گانه یعنی عقاید، اخلاق و فقه مطلوب است.

اقسام سازوکار اشراف

بدون تردید، نظارت و عضویت اشرافی علوم مادر باعث خواهد شد تا تولید علوم انسانی در مسیر

و دالان ضابطه‌مندی حرکت کرده و یافته‌ها و گزاره‌ها بر مبنای سنجهٔ مشخصی تحلیل و جمع‌بندی شوند.

علوم مادر مطلوب (کلام، اخلاق، فقه) به‌مثابه علوم جهت‌بخش در قالب «پیش‌فرض‌ها و مبانی» عمل می‌کنند و این مهم از منظر دانشمندان اثرات عمیق و گسترده‌ای تقریباً در تمامی فرایندها پژوهش علمی بر جای می‌گذارد، از جمله بر مسائلی که برای مطالعه انتخاب می‌شوند، بر نوع پرسش‌هایی که طرح می‌شوند، بر نوع داده‌هایی که در مقام جست‌وجو و کندوکاو آن‌ها بر می‌آیند و در نهایت، بر مفاهیمی که نظریه‌ها بر مبنای آن‌ها ساخته می‌شود (باربور، ۱۳۷۴ش: ص ۲۲۸).

حتی نوع پیش‌فرض‌های ما در ساختن و یا پذیرش نظریه‌های علمی تأثیر بسزایی دارد. معمولاً پذیرش یا رد یک نظریه صرفاً به‌وسیلهٔ شواهد عینی انجام نمی‌گیرد بلکه در موارد زیادی به‌دلیل سازگاری و یا ناسازگاری با پیش‌فرض‌های پنهان و آشکار محقق انجام می‌شود. مثلاً کسی که جامعه را از پیش، معرکه‌ای از تضادها و نزاع‌های گوناگون می‌بیند نمی‌تواند نظریهٔ کارکردگرایی را که نظم‌پایداری را برای جامعه فرض می‌گیرد، به‌عنوان یک نظریهٔ مقبول علمی بپذیرد و بالعکس، کسی که جامعه را همچون استخری آرام و بدون سر و صدا می‌بیند، نمی‌تواند نظریهٔ تضاد را بپذیرد که جامعه را همچون خروشان و متلاطم تصویر می‌کند. برای ارائهٔ مثالی بهتر، می‌توان به نظریات موجود در جامعه‌شناسی دین اشاره کرد. نظریهٔ ازخودبیگانگی کارل مارکس و نظریهٔ اجتماعی امیل دورکیم دربارهٔ دین، مبتنی بر پیش‌فرض‌های زیادی است که عمده‌ترین آن‌ها انکار وجود خدا است. با تغییر پیش‌فرض‌ها نگرش ما به داده‌های موجود نیز عوض می‌شود و آن‌ها را به شیوهٔ دیگر و از زاویهٔ دیگر می‌نگریم. همان‌گونه که آلون گولدرن می‌گوید: «اساسی‌ترین تغییرات در علوم مختلف، اغلب به علت کشف تکنیک‌های نو تحقیقاتی پدید نمی‌آید، بلکه حاصل شیوه‌های جدید نگرستن به اطلاعات است که احتمالاً از مدت‌ها پیش وجود داشته است» (گولدرن، ۱۳۶۸ش: ص ۵۳).

درواقع، دین و حیث‌های اشرافی بینشی، منشی و روشی-حکمی آن با القای معارف و باورهای مربوط به جهان، انسان و جامعه دیدگاه‌هایی را به پیروان خود ارائه می‌دهد که به‌طور مستقیم و یا غیر مستقیم در نظریات، فرضیات، انتخاب داده‌ها و حتی اهداف تحقیق تأثیر شگرفی بر جای می‌گذارند. با تغییر اساسی این دیدگاه‌های کلی، که بخش مهمی از پیش‌فرض‌های علم را تشکیل می‌دهند، دید ما به پدیده‌های مورد مطالعه عوض می‌شود و ممکن است از داده‌هایی که قبلاً در اختیار داشته‌ایم تفسیرهای جدیدی ارائه دهیم (بختیاری، ۱۳۸۹ش: شماره ۳۲).

سازوکارهای اشراف و نظارت علوم مادر بر علوم انسانی را می‌توان بر دوگونه دانست: ۱. سازوکار عرضه و تطبیق و ۲. سازوکار استنطاق و تولید اجتهادی.

۱. عرضه و تطبیق

در قسم عرضه و تطبیق، مبانی و گزاره‌های علوم انسانی به‌طور مستقیم و هدفمند به علوم اشرافی مادر عرضه می‌شوند و پس از تطبیق روشمند، وزن و نسبت آن گزاره با علوم مادر و مشرف مشخص می‌شود. این رویکرد بر پایه قواعدی مانند «عرض حدیث» و «عرض امثال» استوار است: «عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ» (نهج البلاغه: خطبه ۷۵)؛ در واقع، همان‌طور که در بسیاری از موارد، علوم تجربی، از کتاب آفرینش و طبیعت الهام و الگو می‌گیرد، در علوم انسانی نیز می‌توان از کتاب تدوینی و هدایتی بشر یعنی قرآن و روایات الگوگیری کرد. بر این اساس قاعده «عرضه و تطبیق تفصیلی» و قاعده «استنطاق و تولید اجتهادی» در ایده اشراف کاربرد خاص خود را می‌یابد.

گفتنی است، اساساً فلسفه پیدایش وضع قاعده «عرض حدیث» را می‌توان در کلام نبوی جست‌وجو کرد. آنجاکه حضرت احساس می‌کند دروغ و افترا به حضرتش فزونی یافته و در این وضعیت می‌فرماید: «سَيَكْذِبُ عَلَيَّ كَاذِبٌ كَمَا كَذَبَ عَلَيَّ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَمَا جَاءَكُمْ عَنِّي مِنْ حَدِيثٍ وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ حَدِيثِي، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَلَيْسَ مِنِّي حَدِيثِي»؛ «دروغ‌گو بر من دروغ خواهد بست کما اینکه قبل از من نیز چنین بود. پس آنچه را که از جانب من به شما رسید، اگر موافق با کتاب خدا بود، سخن من است و اگر مخالف با کتاب خدا بود، مطمئناً سخن من نیست» (حمیری، بی‌تا: ص ۴۴).

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز در همین راستا می‌فرماید: «وَلَقَدْ كُذِبَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيباً فَقَالَ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» (نهج البلاغه: خطبه ۲۱۰)، یعنی آن‌قدر نسبت کذب و افترا بر رسول خدا زیاد شده بود که حضرت ناچار شد این مسئله را تأکید و تصریح کند؛ از این رو، وضع این معیار و ضابطه ضروری به نظر می‌رسید به‌ویژه آنکه بعد از رحلت نبی اکرم با گسترش قلمرو اسلامی از یک‌سو و پیدایش فرق باطله مانند غلات از سوی دیگر، نیاز به این ضابطه مضاعف می‌شد، به طوری که ائمه به این موضوع به‌طور عملی و کاربردی توجه می‌کردند (پوررستمی و الهیان، ۱۳۸۸ش: ش ۲۳). درباره قاعده «عرض امثال» نیز همین قصه جاری است. به طوری که در نهج البلاغه آمده است: «وَعَلَى كِتَابِ اللَّهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ وَبِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ»، یعنی مجموعه امور فراروی این قابلیت را دارند که بر قرآن کریم عرضه شوند و قرآن کریم معیار صحت و سقم و محک سنجش اقوال و امور متعدد قرار گیرد.

در حوزه علوم انسانی نیز می‌توان این قاعده را الگو گرفت. یعنی همان‌طور که منابع دین مانند قرآن و روایات معصومین، معیار سنجش اقوال و امور هستند، مجموعه نظام‌مند علوم مادر نیز

می‌توانند وظیفه ارزیابی و زعامت گزاره‌های علوم انسانی را در ابعاد بینشی، ارزشی و حکمی ایفا کنند. سازوکار عرضه گزاره‌ها به علوم مدون اشرافی مطلوب که برخاسته از منابع دین هستند، به نظام‌مندی و روشمندی بیشتر در تولید علوم انسانی منجر شده و سلامت و صحت این علوم را ارتقا خواهد بخشید؛ از این رو، یکی از فلسفه‌های تولید علوم اشرافی مادر (کلام، اخلاق و فقه مطلوب)، کار بست آنها در مرحله عرضه و تطبیق است.

در این قسم پس از آنکه مجموعه علوم مادر در سطح «مطلوب» یعنی کلام مطلوب، اخلاق مطلوب و فقه مطلوب تهیه و تدوین شد، گزاره‌ها و نظریه‌های علوم انسانی به صورت یک «تطبیق اجمالی و دلالت مطابقی» بر علوم مادر عرضه می‌شوند. در اینجا، غالباً مبانی و اصول علوم مادر و مُشرف، به مثابه منشور فکری و ذهنی پژوهنده ایفای نقش کرده، بدون آنکه بخواهند محمل‌ها و ظرف‌های خود را در مباحث تخصصی علوم انسانی پیدا کرده و وارد قسم استنتاج و تولید اجتهادی شوند؛ بنابراین، در حیث اشرافی عام، علوم مادر مُشرف، به صورت اجمالی (نه تفصیلی) و به گونه مطابقی (نه اجتهادی) با علوم انسانی موجود تطبیق داده می‌شوند.

در صورت عرضه گزاره‌ها یا نظریه‌های علمی به علوم اشرافی مادر، سه حالت متصور است:
 ۱. موافقت با علوم اشرافی؛ ۲. مخالفت با علوم اشرافی؛ ۳. عدم ارائه موضع علوم اشرافی نسبت به موضوع گزاره.

اگر حالت اول رقم خورد، در واقع موضع علوم مادر نسبت به موضوع خاص تبیین شده و مراد حاصل است. اما اگر دو حالت دوم و سوم پیش آمد، باید وارد قسم استنتاج و تولید اجتهادی شد، که در قسم استنتاجی بدان اشاره خواهد شد. به عنوان مثال این گزاره علمی ویلیام جیمز در حوزه روان‌شناسی دین معروف است که می‌گوید: «به هنگامی که مسئله تصوف، عرفان، دعا و نیایش را مورد مطالعه قرار داده بودیم ملاحظه کردیم که در زندگی مذهبی نقش عمده را فیض نهایی بازی می‌کنند که از قسمت ناهشیار ما می‌رسد». وی بر این پایه، فرضیه خود را چنین ارائه می‌دهد که این حقیقت برتر که ما در تجربیات دینی با آن ارتباط پیدا می‌کنیم، بیرون از حدود وجود فردی ما هر چه می‌خواهد باشد، درون حدود وجود ما، دنباله ضمیر ناهشیار ما از او است (ویلیام جیمز، ۱۳۵۶: ص ۱۹۷). این گزاره حسب قاعده عرضه و تطبیق تفصیلی می‌تواند به علوم مُشرف بینشی و منشی و روشی یعنی کلام و اخلاق و فقه مطلوب عرضه شود، تا محل و جایگاه خود را درباره این علوم از حیث موافقت، مخالفت یا عدم ارائه موضع خاص (سکوت) بیابد؛ در واقع، در سازوکار عرضه و تطبیق لازم است روشن شود که آیا حقیقت برتر دنباله ضمیر ناهشیار ما است؟ و معادل این ضمیر ناهشیار در ادبیات علوم مشرف چیست؟

اگر پس از تطبیق، حالت اول رقم خورد، سلامت این گزاره یا نظریه از حیث بینشی یا ارزشی و یا حکمی در منظومه علوم مادر تأیید می‌شود. اما اگر حالات دوم یا سوم ایجاد شد، لازم است وارد قسم استنتاج و تولید اجتهادی شویم. بدین معنا که پس از عرضه و تطبیق روشمند، مسئله‌ای نو ایجاد شده و باید برای ارائه موضعی صحیح یا پاسخی نو از علوم مادر طلب نطق کرد.

۲. استنتاج و تولید اجتهادی

این حیث ناظر به اجتهاد خاص برای ارائه موضع و پاسخ درست درباره گزاره‌های تخصصی و خرد در مباحث علوم انسانی است. بدین معنا که نظارت و اشراف حیث‌های علوم مادر (بینشی، منشی و روشی) بر علوم انسانی، به صورت تفصیلی (نه اجمالی) و به گونه اجتهادی (نه مطابقی) بوده و محصول آن تنها یک «تطبیق تفصیلی» نیست بلکه شامل «تولید جدید» است.

در این حیث لازم است نسبت کلیه گزاره‌های مبنایی و معرفتی علوم انسانی با علوم مادر و مشرف معین شود؛ در واقع، هریک از گزاره‌های علوم انسانی می‌توانند محمول و ظرفی برای تطبیق و تولید اجتهادی باشند تا درباره صحت و سقم خود از علوم اشرافی مادر، طلب «نطق» کنند. یعنی از علوم اشرافی بخواهند تا درباره حیث بینشی یا منشی یا روشی خود برای آنها سخن بگویند. ظرفیتی که در پرتو اجتهاد پویا و مکانیسم علوم مادر «مطلوب» دست‌یافتنی است. بر این اساس، در حیث اشرافی خاص، علوم مادر و مشرف، محمول‌ها و ظرف‌های تأثیرگذاری خود را در علوم دیگر بازمی‌یابند و به طور روشن ابعاد نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری علم مشرف در علوم انسانی تبیین و تشریح می‌شود.

به طور کلی در مواجهه با علوم انسانی موجود با دو واقعیت روبرو می‌شویم:

۱. داده‌ها و یافته‌هایی که در منابع و آثار موجود است (هست‌ها).

۲. خلأها و کمبودهایی که احساس می‌شود و باید بدان‌ها پرداخت (بایدها).

عموماً رویکرد «عرضه و تطبیق» ناظر به آنچه «هست‌ها» است و یافته‌ها و داده‌های موجود بر علوم مادر مشرف عرضه و تطبیق داده می‌شوند. اما رویکرد «استنتاج و تولید» ناظر به آنچه «بایدها» است، یعنی خلأ معرفتی یا ابهام علمی وجود دارد و باید براساس استنتاج و مسئله‌محوری به پیش رفته و از علوم مادر مشرف درباره مسائلی که در علوم انسانی مطرح می‌شوند، سؤال و طلب نطق شود.

در فرهنگ فارسی ذیل واژه «نطق» معانی‌ای چون بر زبان راندن گفتاری با مفهوم، سخن گفتن، درک و ادراک به چشم می‌خورد (معین، ۱۳۵۴ ش: ج ۴، ص ۴۷۴)؛ از سوی دیگر، با سیری گذرا در نهج البلاغه

می‌توان حتی نوعی از نطق را در اشیاء و پدیده‌های عالم مشاهده کرد، بدین معنا که این پدیده‌ها، بسته به جایگاه خود از نوعی سخن‌گویی و دلالت و نمایاندن بهره‌مند هستند: «وَأَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ وَعَجَائِبِ مَا نَطَقْتُ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ» (نهج البلاغه: خطبه ۹۱): «آن قدر از ملکوت قدرت خود و شگفتی‌های آثار حکمتش - که با زبان گویا گواهی به وجود پروردگار توانا می‌دهد - به ما نشان داده است که ما را بی اختیار به معرفت و شناسایی دعوت می‌کند» و این انسان‌ها هستند که می‌توانند با عرضه سؤال خوب، از طبیعت طلب نطق کنند تا طبیعت نیز با قواعد و شگفتی‌های خوب با آنها سخن گوید.

از این رو، واژه نطق می‌تواند بر دو قسم مادی و معنوی باشد؛ نطق مادی یعنی ایجاد ارتباط کلامی محسوس که در محاورات و مناظرات جریان دارد و نطق معنوی (نه ارتباطی کلامی و محسوس) که نطقی معقول بوده است و مکتوبات و حتی پدیده‌های عالم از آن بهره‌مندند. گفتنی است آن وجه مشترکی که در نطق مادی و معنوی نهفته است، معنای «انتقال و ارائه پیام و مراد» است. این پیام و مراد ممکن است یا از طریق ساز و کارهای حسی مانند الفاظ و اصوات مبادله شود (نطق محسوس) و یا از طریق ساز و کارهای عقلی این ارتباط و انتقال معنایی برقرار شود (نطق معقول).

الگوری استنتاج در علوم انسانی و علوم اشرافی برخاسته از قاعده استنتاجی است که در آموزه‌های دینی مطرح شده است. از جمله در بخشی از خطبه ۱۵۷ آمده است:

«ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْأَمَانِيِّ وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ»: «آن - کتاب خدا - قرآن است، از آن بخواهید تا سخن گوید و هرگز سخن نگوید اما من شما را از آن خبر می‌دهم. بدانید که در قرآن علم آینده است و حدیث گذشته، درد شما را درمان است و راه سامان دادن کارتان در آن است».

از حیث دلالتی عبارت «فاستنطقوه» که بر وزن استفعال است، دلالت بر طلب نطق و فهم از آیات قرآن دارد. قرآن کریم قابلیت ارائه مفاهیم و مدالیل خود را به مخاطبان در پرتو فهم و تفسیر روشمند خواهد داشت، هر چند فهم کامل و مطلق قرآن اختصاص به معصومین دارد؛ به عبارت دیگر، «فاستنطقوه» ناظر به سخن‌گویی و بازگو کردن معارف و مطالب قرآن است یعنی آن را به سخن آرید تا معارف خود را بازگو کند هر چند این بازگویی نسبی است و قرآن کریم هرگز برای شما نسبت به تمامی حقایق و معارف خود سخن نمی‌گوید (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ ش: ج ۶، ص ۱۹۱).

اما شرط استنتاج مطلوب، طرح سؤال و پرسش مطلوب است. دانشمندان درباره ساز و کار استنتاج قرآنی از سه گروه یاد می‌کنند:

۱. کسانی که بر اثر تحجر و نیندیشیدن، هیچ‌گونه پرسشی را در ساحت قرآن مطرح نکرده و نمی‌کنند. چنین گروهی که ساکنان و جامدان حقیقی‌اند، سخنی را از قرآن حکیم

نمی‌شنوند و این کتاب الهی نیز درباره آنها خاموشی پیشه کرده است.

۲. کسانی که بر اثر کژراهه و بداندیشی، پرسش باطلی را به پیشگاه قرآن برده‌اند و با پیش فرض‌های غلط‌آموز، صدای واهمه خویش را ندای قرآن تلقی کرده‌اند و کتاب الهی را به پاسخ دلخواه خود متهم کرده و می‌کنند؛ در حالی که کتاب خداوند نسبت به این گروه نیز همچنان صامت است.

۳. کسانی که متدبرانه با پیمودن صراط مستقیم، پرسش معقولی را به ساحت قرآن کریم عرضه داشته و می‌دارند و پاسخ مناسب را از او دریافت می‌کنند، چنین مفسرانی به گفته امیر مؤمنان ترجمان کتاب کریم‌اند و از زبان قرآن سخن می‌گویند: «وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الْكَرِيمُ الْجَلِيلُ» (جوادی آملی، ۱۳۸۱ش: ص ۶۹).

در علوم انسانی نیز طرح و استخراج مسئله و سؤالات مطلوب از گزاره‌های علوم انسانی، یکی از عوامل مهم تولید مطلوب است. شاید یکی از وجوه روایت «حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ» (ابن ابی الحدید، بی تا: ج ۱۸، ص ۱۰۸) ناظر به همین مسئله باشد. بدین معنا که با طرح مسئله و سؤال مطلوب که خود در روایات نصف علم قلمداد شده، می‌توانیم از علوم اشرافی مطلوب (کلام، اخلاق و فقه مطلوب) و منابع برخاسته از آن تولیدات مناسب اسلامی انسانی داشته باشیم.

از این رو، لازم است کسانی که به عرصه تولید علوم انسانی پای می‌نهند، صاحبان مبانی فکری درست بوده و پرسش معقول و مطلوبی را از علوم انسانی استخراج و به علوم اشرافی مادر عرضه کنند تا در نهایت، منجر به دریافت نطقی (پاسخی) مطلوب شود. در همین راستا است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، کلید گنجینه‌های دانش و تولید علم را در موضوع سؤال و پرسشگری قلمداد می‌فرماید: «الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمَفَاتِيحُهَا السُّؤَالُ، فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤَجِّرُ أَرْبَعَةَ: السَّائِلِ، وَالْمُتَكَلِّمِ، وَالْمُسْتَمِعِ، وَالْمُحِبِّ لَهُمْ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق: ص ۴۱): «دانش گنجینه‌هایی است و کلیدهای آن پرسش است؛ پس خدایان رحمت کند، برسید، که با این کار چهار نفر اجر می‌یابند: پرسشگر، پاسخ‌گو، شنونده و دوستدار آنان».

گفتنی است، شهید صدر عبارت «فاستنطقوه» و موضوع استنطاق قرآن را ناظر به راهکار تفسیر موضوعی دانسته که در آن ضمن برقراری نوعی گفت‌وگو با قرآن، پرسش‌ها و مشکلات به‌طور موضوعی به قرآن عرضه می‌شود تا جواب مورد نظر از قرآن حاصل شود (صدر، ۱۴۰۰ق: صص ۳۰-۱)؛ به عبارت دیگر، وی استنطاق را عرصه سؤالات مشخص و رویکرد روشمند موضوعی می‌داند که یکی از لوازم و آثار آن، دلالت و معرفت بخشی قرآن کریم بر معارف و حقایق خویش خواهد بود.

از این رو، در قسم استنطاقی، مسئله و سؤالات فرعی از دل گزاره‌های علوم انسانی استخراج

شده و از علوم مشرف طلب نطق و پاسخ می‌شود. به‌عنوان مثال وقتی جان استوارت میل صحبت از آزادی بی‌حد و حصر در قلمرو خصوصی می‌کند، در واقع یک تلقی از کیستی و چگونگی انسان و یک تلقی از سعادت و کمال انسان در نظر دارد. در اینجا این مسئله طرح می‌شود که دامنه و حدود آزادی انسان در قلمرو خصوصی از منظر علوم اشرافی چیست؟ حیث بینشی علوم مادر (کلام مطلوب) می‌تواند پاسخ‌گوی این مسئله باشد و تصویر انسان بایسته در اندیشه اسلامی، ابهام موجود را برطرف خواهد کرد. چراکه تمامی نظریه‌پردازی‌های خرد و کلان در علوم انسانی و اجتماعی در تحلیل‌هایی بر دو رکن اساسی استوارند: یکی کیستی انسان و دیگری چستی سعادت انسان. البته ممکن است نظریه‌پردازان مواضع خود را در قبال این دو سؤال به صراحت بیان نکرده باشند، ولی وقتی آثار آنها را به دقت مطالعه می‌کنیم، به مواردی برمی‌خوریم که حاوی تلقی‌ای از ماهیت انسان و سعادت انسان است. مثلاً می‌گویند: «معلوم است که انسان...»، «مگر می‌شود که انسان...» و... روشن است که در قفای این قبیل اشارات نظریه یا تلقی‌ای از انسان نهفته است. سخن بر سر صدق و کذب این قبیل اظهارات و تلقیاتی نیست، سخن این است که تمام نظریه‌های ارائه‌شده در حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی، مبتنی بر این دو نگرش انسان‌شناسانه است و تفاوت نظریه‌ها را نیز براساس تفاوت این دو نگرش می‌توان تبیین کرد (حسینی و همکاران، ۱۳۹۲ش: ص ۳۲، به نقل از دکتر سعید زیباکلام).

به‌طور کلی، استنتاج از علوم مشرف بینشی یا منشی و یا روشی (کلام، اخلاق و فقه مطلوب) و ارائه پاسخ مطلوب براساس تولید روشمند اجتهادی، بسیار می‌تواند به سلامت و تعالی علوم انسانی کمک کند. پاسخ ارائه‌شده نیز می‌تواند در علوم می‌مانند جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و حقوق تأثیرگذار باشد. در نتیجه، یکی از ثمرات حیث اشرافی خاص آن است که نه تنها مبانی، اجزا و گزاره‌های علوم انسانی صبغه اسلامی به خود گرفته و در نهایت محصول کار و تولید علم دینی خواهد بود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

عموم اهل فن در ضرورت پالایش علوم انسانی رایج در دانشگاه‌ها اتفاق دارند؛ از سوی دیگر، رشد و تعالی علوم انسانی در گرو کاربست منابع، مبانی و روش‌های صحیح است. در این میان، نظریه اشراف سعی دارد از جهاتی چند علوم انسانی موجود را به سوی علوم انسانی اسلامی سوق دهد. بر این پایه، نظریه اشراف به «فرایند نظارت و زعامت علوم مادر بینشی (کلام مطلوب)، روشی (فقه مطلوب) و منشی (اخلاق مطلوب) بر علوم انسانی» تعریف شده است. در این تعریف، علوم

انسانی به‌سان کودکی قلمداد شده که برای رشد و بالندگی خود نیاز به مادر و سرپرستی مطمئن دارد. بر این اساس، موضوع اشراف و زعامت علمی بر علم دیگر مطرح می‌شود؛ به‌طوری‌که اگر علوم انسانی بخواهد به سرمنزل مقصود و کارکرد مطلوب خود دست یازد، نیاز به حضانت علوم اشرافی و مادر خود دارد تا از مسیر و اهداف ترسیمی منحرف نشود. محصول این زعامت، ارتقای سلامت رشته‌ها و علوم انسانی و تولید علوم مشرف پیوستی است. علوم مشرف و مادر در این نظریه عبارت‌اند از: عقاید (به‌عنوان اُمّ‌العلوم علوم نظری و بینشی)، فقه (به‌عنوان اُمّ‌العلوم علوم رفتاری و اجرایی) و اخلاق (به‌عنوان اُمّ‌العلوم علوم ارزشی و منشی) که به نظر می‌رسد یکی از وجوه معنایی و کارکردی روایت کتاب شریف کافی مبنی بر «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحَكَّمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ» ناظر به این حقیقت باشد. اینکه پیامبر اسلام چرا فقط این سه علم را مطرح کرده و مراد و مقصود از آنها چیست البته خود جای بررسی دارد اما این علوم با هر مصداقی که باشند ناظر به علوم بینشی و فکری، ارزشی و منشی و روشی و حکمی هستند که قدر مشترک علوم در علوم انسانی و اسلامی بوده و به نظر می‌رسد نقش ریشه‌ای و سایه‌گستری بر علوم و رشته‌های دیگر دارند و اگر علوم انسانی بخواهند در فرایندی اسلامی قرار بگیرند، لازم است به نقش راهبردی این سه علم اهتمام ویژه‌ای شود.

همچنین، علوم مشرف پیوستی نیز می‌تواند فراوان باشد؛ در واقع، پس از اجرای نظریه اشراف در هر رشته و علم خاص، یکی از محصولات کار، تولید علوم مشرف پیوستی در همان رشته است. به‌عنوان مثال در حوزه مدیریت، کلام اداری، اخلاق اداری، فقه اداری؛ در حوزه جامعه‌شناسی، کلام جامعه‌شناسی، اخلاق جامعه‌شناسی، فقه جامعه‌شناسی؛ و در حوزه سیاست، کلام سیاسی، اخلاق سیاسی، فقه سیاسی.

ازجمله ویژگی‌های نظریه اشراف آن است که منابع، مبانی و روش‌های آن با تکیه بر آموزه‌های وحیانی بنا نهاده شده است. چراکه در تدوین علوم مشرف و مادر مطلوب (کلام، اخلاق و فقه مطلوب)، بر بازخوانی آموزه‌های قرآنی و روایی پای فشرده است. از حیث مبنایی، اساس نظریه بر پایه روایت نبوی بنیان شده است. البته شواهد و قراین میدانی و عقلی نیز این مضمون روایی را تأیید می‌کند. همچنین، از حیث روشی نیز، سازوکارهای این نظریه یعنی «عرضه و تطبیق - استنتاج و تولید اجتهادی» از آموزه‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) الگوگیری شده است؛ بنابراین، این نظریه از سه حیث منبع، مبنا و روش بر آموزه‌های دینی استوار است. طرح نظریه اشراف و سازوکار تولید علوم انسانی با تکیه بر آن در چند مرحله ارائه شده است:

۱. تعریف و تبیین نظریه اشراف؛

۲. تبیین جایگاه و کارکردهای علوم اشرافی مطلوب؛
۳. تدوین علوم اشرافی مادر مطلوب با دو ویژگی وحی بنیانی و عصری محوری؛
۴. کاربست علوم اشرافی مادر بینشی، ارزشی، حکمی با دو سازوکار (عرضه و تطبیق - استنتاج و تولید اجتهادی) به منظور اصلاح و تصحیح گزاره‌ها و مبانی نادرست علوم انسانی موجود؛
۵. ساماندهی داده‌های گردآوری شده (از دو روش) و تدوین و تهیه علوم مُشرف پیوستی به‌عنوان محصول کار تطبیق و استنتاج اجتهادی در هر یک از رشته‌های علمی در علوم انسانی؛
- به‌عنوان مثال در حوزه سیاست: کلام سیاسی، اخلاق سیاسی، فقه سیاسی.
۶. جمع‌بندی نهایی و ارائه الگوی نهایی از موضوع محل بحث به‌عنوان خروجی نظریه اشراف (با ملاحظه اصل تنجیز و تعذر شرعی).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه. ترجمه سید جعفر شهیدی.
- ابن ابی الحدید، عزالدین. بی تا. شرح نهج البلاغه. جلد ۲. مصصح ابوالفضل ابراهیم. قم: نشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- باربور، ایان. ۱۳۷۴ ش. علم و دین. ترجمه بهاء الدین خرمشاهی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بحرانی، مرتضی. ۱۳۹۲ ش. «رشته، میان رشته و تقسیم بندی علوم». فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی. دوره پنجم. شماره ۲.
- بختیاری، محمدعزیز. ۱۳۸۹ ش. «ارتباط دین با علوم انسانی». فصلنامه معرفت. شماره ۳۲.
- پوررستمی، حامد؛ الهیان، مجتبی. ۱۳۸۸ ش. «عرضه حدیث بر قرآن». مجله سفینه. دوره ۶. شماره ۲۳.
- جمعی از نویسندگان. ۱۳۶۱ ش. علوم انسانی، اسلام و انقلاب فرهنگی. تهران: جهاد دانشگاهی، چاپ اول.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۷۳ ش. شریعت در آینه معرفت. قم: نشر رجاء.
- _____ ۱۳۸۱ ش. قرآن در کلام علی علیه السلام. قم: نشر اسراء.
- _____ ۱۳۸۶. منزلت عقل در هندسه معرفت دینی. تحقیق احمد واعظی. قم: اسراء.
- حرانی، ابن شعبه. ۱۴۰۴ ق. تحف العقول. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حر عاملی، محمد بن حسن. ۱۴۱۲ ق. وسائل الشیعه. قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
- حسینی، سیدحمیدرضا؛ علی پور، مهدی؛ موحد ابطحی، سید محمدتقی. ۱۳۹۲ ش. علم دینی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حمیری، عبدالله بن جعفر. بی تا. قرب الاسناد. تهران: مکتبه نبوی.
- خمینی، روح الله. ۱۳۸۷ ش. شرح چهل حدیث. جلد ۱. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- رابرت هیوم. ۱۳۷۴ ش. ادیان زنده جهان. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- رولاند، اس. ۱۳۸۷ ش. میان رشتگی در مبانی نظری و روش شناسی مطالعات میان رشته‌ای. ترجمه سیدمحسن علوی پور و همکاران. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سروش، عبدالکریم. ۱۳۸۲. «قصه افول اخلاق». بازتاب اندیشه. شماره ۴۶.
- السیوری، فاضل مقداد. ۱۴۰۵ ق. ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين. قم: مکتبه آیه الله المرعشی العامه.
- سیوطی، جلال الدین. ۱۳۶۵ ق. الدر المنثور. جلد ۱. بیروت: دارالمعرفه.
- شاهرودی، علی. ۱۳۷۶ ش. «مختصات و تقسیمات علم». کیهان اندیشه. شماره ۷۳.
- شریفی، احمدحسین. ۱۳۹۳ ش. مبانی علوم انسانی اسلامی. تهران: انتشارات آفتاب توسعه. چاپ اول.
- شهید ثانی (عاملی)، زین الدین. ۱۴۰۹ ق. منیه المرید. تحقیق رضا مختاری. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- صاحبی، محمد جواد. ۱۳۸۹ ش. دین پژوهی در جهان معاصر. قم: بوستان کتاب.
- صدر، سید محمد باقر. ۱۴۰۰ ق. مقدمات فی التفسیر الموضوعی للقرآن. بی جا: دارالتوجيه الاسلامی.

- صدوق، محمد بن علی. بی تا. من لا یحضره الفقیه. تحقیق علی اکبر غفاری. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- طباطبایی، سید محمد حسین. ۱۳۶۳ق. المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عاملی، علی بن یونس. ۱۳۸۴ق. الصراط المستقیم. جلد ۳. تحقیق محمد باقر بهبودی. [بی جا]: مکتبه المرتضویه.
- کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۴۰۵ق. الکافی. تصحیح علی اکبر غفاری. بیروت: دارالاضواء.
- گولدنر، آلوین. ۱۳۶۸ش. بحران جامعه شناسی غرب. ترجمه فریده ممتاز. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- گلشنی، مهدی. ۱۳۷۷ش. از علم سکولار تا علم دینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گیدنز، آنتونی. ۱۳۷۷ش. جامعه شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- مجلسی، محمد باقر. ۱۴۰۳ق. بحار الانوار. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مددی، سید احمد. ۱۳۸۹ش. شرح مکاسب محرمة، تقریرات درس خارج فقه. تدوین کاظم دلیری، <http://www.ostadmadadi.ir>.
- مصباح یزدی، محمدتقی. ۱۳۷۸ش. «رابطه ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی با علوم انسانی». حوزه و دانشگاه: مجموعه مقالات و مصاحبه های برگزیده. کتاب اول. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. چاپ اول.
- _____ ۱۳۸۹ش. جستارهایی در فلسفه علوم انسانی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مطهری، مرتضی. ۱۳۶۸ش. اسلام و مقتضیات زمان. تهران: صدرا.
- _____ ۱۳۷۷ش. آشنایی با علوم اسلامی. تهران: صدرا.
- المعهد العالمی الاسلامی. ۱۹۸۶م. اسلامیة المعرفة، المبادئ العامه، خط العمل - الانجازات. بی جا.
- معین، محمد. ۱۳۵۴ش. فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- مفید، محمد بن نعمان. ۱۴۱۴ق. الفصول المختارة. بیروت: دارالمفید.
- مکارم شیرازی، ناصر. ۱۳۸۶ش. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام. قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب.
- مورن، ادگار. ۱۳۸۷ش. پیرامون میان رشتگی. ترجمه توحیده ملباشی. در: مبانی نظری و روش شناسی مطالعات میان رشته ای. ترجمه سید محسن علوی پور و همکاران. تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- نصر، سید حسین. ۱۳۷۷ش. ترجمه «مقاله جهان بینی اسلامی و علم جدید». ترجمه تاج الدین، ضیاء. فصلنامه فرهنگ. شماره ۳۰.
- ویلیام جیمز. ۱۳۵۶. دین و روان. ترجمه مهدی قائنی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- هادوی تهرانی، مهدی. ۱۳۸۵ش. مبانی کلامی اجتهاد. قم: خانه خرد.
- هیک، جان. ۱۳۷۶ش. فلسفه دین. ترجمه بهزاد سالکی. تهران: انتشارات بین المللی الهدی.